

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، بهار ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۵، ص ۸۳ - ۱۰۰

## آل بویه، عباسیان و تشیع

## دکتر پروین ترکمنی آذر\*

سال‌ها قبل از ورود آل بویه به بغداد، خلفای عباسی، عملاً "قدرت دنیوی خود را به امیرالامراها منتقل کرده بودند. برادران بویه که گرایش‌های شیعی داشتند، پس از فتوح خویش در ایران، متوجه بغداد شدند. معزالدوله پس از ورود به بغداد، در صدد برآمد تا خلافت را از عباسیان به خاندان علی (ع) منتقل نماید، ولی باصلاحدید وزیرش، از این کار منصرف شد و به تغییر خلیفه عباسی اکتفا کرد. انتخاب فردی مطیع به مقام خلافت و خلع آنان در موقع لازم، امتیازی بود که آل بویه در این خصوص به دست آوردند؛ بدین ترتیب، نه تنها اقتدار دنیوی، بلکه اقتدار معنوی خلفای عباسی به تدریج رو به کاستی گذاشت.

اما در دراز مدت، غیبت امیران بویی از بغداد و اختلاف میان آنها در شاخه‌های عراق و فارس، زمینه بازیابی قدرت خلفا را فراهم آورد. آنان به تدریج قدرت معنوی خود را افزایش دادند و سپس برای دست‌یابی به قدرت دنیوی، از قدرت نظامی نو پای طغرل سلجوقی، برای شکستن دیلمیان سود جستند. لیکن خلفای عباسی دیگر هیچگاه به جایگاه قدرتمند اولیه خود بازنگشتند.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، آل بویه، بغداد، مُعزالدوله، عَضُدالدوله، سلجوقیان، تشیع.

\* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

## مقدمه

دیلمیان که از دیرباز به علت شجاعت و آگاهی از مهارت‌های جنگی، در شاخه نظامی ایران سرآمد بودند، در قرن سوم و چهارم هجری بر مسند قدرت حکومتی ایران و اسلام تکیه زدند. کارآمدی در بخش نظامی، آنان را در تسلط بر قلمرو وسیعی از جهان اسلام یاری کرد. به قدرت رسیدن آل بویه که اعتقادات شیعی داشتند، تحولی بزرگ در وضع دیلمیان و شیعیان ایران ایجاد کرد. تسلط آنان بر بغداد و خلفای عباسی، در جامعه بغداد و- سرزمین‌های اسلامی نیز تحولاتی در پی داشت.

حکومت آل بویه، نقطه عطفی سیاسی در تاریخ ایران و بغداد بود؛ آنان اولین حکومت ایرانی بودند که توانستند به آمال بسیاری از امیران ایرانی، از جمله یعقوب لیث صفاری و مردآویج زیاری، دست یابند و بر خلافت عباسی مسلط گردند. جایگاه و موفقیت خلفای عباسی در دوره قدرت یابی آل بویه و در طول حکومت آنان، موضوع مورد بحث مقاله حاضر است.

## موقعیت سیاسی خلفای عباسی در دوره آل بویه

باگذشت بیش از سه قرن از سقوط حکومت ساسانیان در ایران، خلافت اموی و سپس عباسی، با تسلط بر امور سیاسی، قدرت خود را بر ایرانیان تحمیل می کردند و تسنن، مذهب غالب دستگاه خلافت و بالطبع مورد پذیرش حاکمان و کارگزاران دستگاه خلافت در قلمرو حکومت اسلامی، از جمله ایران بود.

حکومت آل بویه نقطه عطف سیاسی در روابط ایران و بغداد و آغازی بر ورود خلفای عباسی به دوره ضعف سیاسی و از دست دادن اقتدار معنوی و دنیوی است. تسلط آل بویه بر بغداد، ضعف خلفای عباسی را که از چندین دهه پیش آغاز شده بود، آشکار ساخت. «از آن پس خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف، کاری نماند»<sup>۱</sup>.

آل بویه، اختیارات معنوی و دنیوی را از خلفای عباسی سلب کردند، به طوری که پس از زوال آل بویه نیز خلفا هیچ‌گاه به جایگاه قدرت‌مند اولیه خود بازنگشتند. بیرونی، رویداد تسلط آل بویه بر بغداد را تغییری بنیادی در امر خلافت می‌داند و می‌نویسد: «سلطنت در آخر ایام متقی و آغاز ایام مستکفی از آل عباس به آل بویه انتقال یافت».<sup>۲</sup> ابن خلدون نیز معتقد است: «به راستی که اساس خلافت به کلی روی به ویرانی نهاده بود».<sup>۳</sup>

آن‌چه موجب جسارت دیلمیان در پیش‌روی به سوی بغداد و تسلط بر خلافت عباسی شد، پای‌بندی آنان به فرهنگ ایرانی و گرایش به مذهب تشیع بود. موقعیت جغرافیایی سرزمین دیلم، موجب شده بود تا کمتر دست‌خوش مهاجم بیگانگان و تغییر و تحول سیاسی و فرهنگی قرار گیرد. این وضعیت، آن‌جا را به پناهگاهی امن برای علویان تحت تعقیب و ناراضیان خلافت عباسی تبدیل کرد که در دراز مدت سبب گرایش دیلمیان به مذهب تشیع و تضاد آنان با حکام خلافت عباسی گردید.

با تسلط آل بویه بر بغداد، موقعیت خلفای عباسی کاملاً متزلزل شد. عملکردها، اندیشه‌های متفاوت و میزان قدرت امیران بویی، جایگاه خلفای عباسی را در طول حکومت آل بویه تعیین می‌کرد. در مرحله اول، با ورود معزالدوله به بغداد، اقتدار معنوی و دنیوی خلفای عباسی کاملاً محدود گردید. این امر با روی کار آمدن عزالدوله که درباره مذهب تشیع متعصب‌تر می‌نمود، تشدید گردید. در مرحله دوم، عضدالدوله سعی داشت در روابط خویش با خلیفه، موضع معتدل‌تری در پیش گیرد، ضمن آن‌که اندیشه دست‌یابی به مقام معنوی خلافت و جمع آن با قدرت دنیوی امیران و پادشاهان ایرانی را در سر می‌پروراند. در مرحله سوم، جانشینان عضدالدوله، خود دچار ضعف شدند و مشکلات داخلی حکومت آل بویه، آنان را از بغداد و خلفای عباسی غافل نمود و خلفا با توسل به قدرت‌های موازی و رقیب آل بویه، در صدد برآمدن تا اقتدار معنوی و دنیوی پیشین را بازستانند.

### تسلط آل بویه شیعی مذهب بر خلفای عباسی

عباسیان به سبب بهره‌گیری از ایرانیان و دوست‌داران آل محمد(ص) در رسیدن به قدرت، ناچار بودند در رفتار با مردمان ایران و شیعیان ملایمت نشان دهند. ادامه این وضع به حضور بیشتر ایرانیان و شیعیان در دربار خلافت انجامید. تأثیر مریبان و وزیران شیعی تا آن‌جا بود که خلفا در مواقع اضطرار سیاسی، به داشتن گرایش‌های شیعی تظاهر می‌کردند. علی‌رغم آن که خلافت غالباً سنی مذهب در حدود سه قرن بدون رقیبی نیرومند در اوج قدرت سیاسی قرار داشت، شیعیان با نفوذ تدریجی در دستگاه خلافت و دستیابی به مشاغل کلیدی؛ مانند وزارت، بر قدرت سیاسی مسلط گردیدند. ادامه این وضع خلفا را ضعیف‌تر و مخالفان‌شان را قوت می‌بخشید. در دوره راضی بالله (۳۲۹ - ۳۲۲ هـ) قدرت دنیوی خلیفه، عملاً به امیرالامراها - که اغلب از ایرانیان و شیعیان بودند - منتقل شد؛ خراسان و ماوراءالنهر در دست سامانیان، طبرستان و گرگان در دست علویان و فارس و بلاد مرکزی در دست آل بویه و آل زیار قرار داشت. آنان هر چند به ظاهر مطیع خلیفه بودند، در واقع، به طور مستقل حکومت می‌کردند. کرمر معتقد است: «خلفا به امیرالامراها متکی بودند و به دستور آنها منصوب و معزول می‌شدند».<sup>۴</sup>

ضعف خلفا در دوره‌های بعد آشکارتر شد، قدرت آنان راه سرآشویی در پیش گرفت که به تسلط بیشتر سپاهیان بر خلیفه انجامید. مستکفی (۳۳۴ - ۳۳۳ هـ)، که هم‌زمان با حکومت آل بویه بر مسند خلافت تکیه زده بود، هم‌چون خلفای دیگر دچار ضعف بود، از این‌رو، بغداد برای ورود افراد تازه نفس، حتی با گرایش‌های شیعی آمادگی داشت.

هم‌زمان، قدرت سه برادر بویی (علی، حسن و احمد) در ایران، در حال شکل‌گیری بود. آنان پس از تسلط بر فارس و قسمتی از جبال، به تحریک برخی از حکام مخالف خلیفه، به فکر تسلط بر بغداد افتادند. با توجه به وضع بغداد و ضعف خلفا، خواسته آنان به زودی جامه عمل پوشید.

با تسلط احمد بن بویه، معزالدوله، بر بغداد (۳۳۴ هـ)، مستکفی، برای رهایی از تسلط گستاخانه ترکان، حضور احمد بن بویه را در بغداد غنیمت شمرد. او گفته بود: «من پنهان

شدم تا ترکان بر من تکیه نکنند و قدرشان فرو ریزد و احمد بن بویه بی رنج پیروز گردد.<sup>۵</sup> با این همه، عمر خلافت مستکفی نمی‌توانست دوام یابد. معزالدوله نگران اقدامات او و اطرافیانش برای بازیابی قدرت بود. وی می‌بایست خلافت یا خلیفه را تغییر دهد. ابتدا درصدد برآمد تا خاندان خلافت را تغییر دهد و آن را به آل علی(ع) منتقل کند. همدانی می‌نویسد: «می‌خواست با ابوالحسن محمدبن یحیی زیدی علوی بیعت کند»،<sup>۶</sup> ولی به صلاحدید وزیرش، صیمری، از این کار منصرف شد و خلیفه‌ای مطیع از عباسیان را به فردی از خاندان علی(ع) ترجیح داد. صیمری معتقد بود که اگر خلیفه، علوی باشد، معزالدوله ناچار خواهد بود از او اطاعت کند و چه بسا فقط به منزله فرمانده لشکر ایفای نقش نماید. صیمری گفته بود: «هرگز چنین مکن و کسی را که قوم تو فرمانبردار او باشند به خلافت منشان چه بسا به فرمان او تو را از میان بردارند».<sup>۷</sup> خطر دیگری که تغییر خاندان خلافت به دنبال داشت، شورش عباسیان بود که در نقاط مختلف قلمرو حکومت در اکثریت به سر می‌بردند و در نظر آنان، مشروعیت حکومت‌ها با فرمان خلیفه تأمین می‌گردید و خطر سوم از جانب خلفای فاطمی مصر بود که با از میان رفتن خاندان عباسی، در صدد گسترش قلمرو خود برمی‌آمدند و چون خود را وابسته به آل علی(ع) می‌دانستند، مدعی تسلط بر بغداد و آل بویه نیز می‌شدند.

پس معزالدوله برای رسیدن به مقاصد آل بویه، تغییر خلیفه را که عملی‌تر و منطقی‌تر می‌نمود، بر تغییر خلافت از عباسیان به خاندان دیگر ترجیح داد. به زودی بهانه‌های لازم برای انجام این امر نیز فراهم گردید. به احمدبن بویه خبر رسید که مستکفی با حمدانیان علیه او توطئه می‌کند «اخبار و اسرار وی را به آنها نوشته، بعلاوه چیزها که از پیش از او به دل داشت».<sup>۸</sup> دستگیری رهبر شیعیان محله باب الطاق و اقدامات خلیفه در برقراری ارتباط با سرداران بویی، از جمله اسپهدوست<sup>۹</sup> و روزبهان بن خورشید،<sup>۱۰</sup> موجب نگرانی معزالدوله شد. ترتیب مهمانی از سوی پیش‌کار خلیفه و دعوت از سپاهیان ترک و دیلم نیز مزید بر علت گردید. برای همین، معزالدوله تصمیم گرفت کار را یک سره کند. وی، در مجلس خلیفه حضور یافت و همراهانش با برنامه‌ای حساب شده، خلیفه را از تخت به زیر

کشیدند و پس از انتقال او به کاخ، زندانی کردند. منشی و پیش‌کار خلیفه نیز بازداشت شدند. بوییان با ابوالقاسم بن فضل، ملقب به المطیع لله، بیعت کردند (۳۳۴هـ). وی، از رقیبان دیرین مستکفی در امر خلافت بود.

معزالدوله با این‌که خلیفه جدید را سوگند داده بود تا «علیه او کاری نکند و دشمنی نوزد»<sup>۱۱</sup>، نسبت به او بدگمان بود، به همین علت، وقتی برای جنگ از بغداد خارج می‌شد، خلیفه را نیز همراه خود می‌برد و «مطیع مثل اسیر نزد او بود»<sup>۱۲</sup>. معزالدوله برای مطیع، مقرری تعیین کرد و این نهایت قدرت آل بویه و تسلط کامل آنان بر خلیفه عباسی را نشان می‌دهد. مسعودی که در این دوره می‌زیست، می‌نویسد: «هم اکنون احمد بن بویه دیلمی ملقب به معزالدوله و دبیرانش بر کار مطیع تسلط دارند و امور دربار خلافت را سرپرستی می‌کنند و به وقت حاضر که سال ۳۴۵هـ است چنانکه به ما خبر می‌رسد؛ زیرا مدتهاست از عراق دوریم و به مصر و شام اقامت داریم، بیشتر رسوم خلافت و وزارت از میان رفته است»<sup>۱۳</sup>. معزالدوله برای تحکیم بیشتر موقعیت حکومت آل بویه، از اقتدار خود نسبت به خلیفه سود می‌جست و در اعطای القاب و فرمان‌های حکومتی خلیفه، اعمال نفوذ می‌کرد. رفتار سازش‌کارانه خلیفه برای برآوردن خواسته‌های معزالدوله، ترازوی قدرت را در جانب آل بویه سنگین‌تر می‌نمود. در این زمان، تقریباً تمامی حقوق معنوی و دنیوی خلیفه از حیثه قدرت او خارج شده بود. برای خلیفه مقرری محدودی تعیین شد که با گذشت زمان، حتی به پهنه‌هایی تقلیل یافت.<sup>۱۴</sup> اختیارات خلیفه در انتصاب صاحب منصبان، حتی آنان که به امور معنوی اشتغال داشتند، از جمله کسانی که منصب نقیب، امیر الحاج و قاضی القضاات داشتند، در زمان عضدالدوله سلب گردید.

پس از مرگ معزالدوله و جانشینی پسرش، عزالدوله، رابطه او و خلیفه شکل جدیدی به خود گرفت. عزالدوله، از طرفی در تظاهر به مذهب تشیع تعصب و اصرار نشان می‌داد و از طرف دیگر، در امر سیاست، توانایی و تدبیر معزالدوله را نداشت. جنگ‌های متعدد او با همسایگان خارجی، حکومت را با مشکلات مالی و سرکشی عوامل نظامی رو به رو ساخت، در سال ۳۶۰هـ برای رفع مشکل رومیان - که پیشرفت‌هایی از جانب موصل

داشتند - از خلیفه تقاضای کمک مادی کرد و جنگ با کفار را از وظایف او دانست، در حالی که از زمان ورود معزالدوله به بغداد، خلیفه قدرت معنوی خود را از دست داده و از نظر مادی نیز متکی به آل بویه بود. خلیفه در پاسخ گفت: «غزا هنگامی بر من واجب است که فرمانروایی به دست من باشد. دارایی و سپاه در اختیار من بود. اکنون که من جز به اندازه بخور و نمیر ندارم، همه آنها در دست شما و فرمانروایان دیگر کشور است، نه غزا نه حج نه هیچ یک از وظایف پیشوا بر من واجب نیست. من برای شما تنها این نام را دارم که خطیبان شما بر منبرها می آورند تا مردم را برای شما آرام کنند. هر گاه می خواهید از این نیز کناره گیرم، کنار خواهم رفت و همه کارها را به شما می سپارم».<sup>۱۵</sup> سخنان خلیفه موقعیت او را در حکومت آل بویه نشان می دهد. خلیفه خود را فاقد قدرت معنوی و دنیوی می دانست. به هر حال معزالدوله با تهدید بسیار موفق شد مبلغی از خلیفه بگیرد، ولی جهادی صورت نگرفت.

ضعف خلیفه و معزالدوله، اختلاف میان سپاهیان را که ترکیبی از ترکان و دیلمیان بودند، شدت بخشید. این اختلاف، بیش از آن که جنبه قومی و نژادی داشته باشد، اختلافی مذهبی میان ترکان سنی و دیلمیان شیعه بود. تسلط فرمانده ترک، سبکتکین، بر اوضاع بغداد بدان جا رسید که خلیفه (المطیع لله) را خلع و فرزند او، الطایع بالله را به خلافت نشانند.

حکومت معزالدوله دو بار مورد تعرض عضدالدوله (پسر رکن الدوله و پسر عموی معزالدوله) قرار گرفت. در بار اول، مهم ترین اقدام عضدالدوله پس از تسلط بر معزالدوله، بازگرداندن خلیفه به بغداد بود. خلیفه حدود بیست روز<sup>۱۶</sup> می شد که از بغداد خارج شده بود «در مساجد خطبه خوانده نمی شد».<sup>۱۷</sup> عضدالدوله می خواست با حمایت خلیفه، تسلطش را بر بغداد تثبیت کند و از حمایت اهل تسنن بغداد نیز برخوردار شود. لشکرکشی دوم عضدالدوله به شکست کامل معزالدوله انجامید.

### عضدالدوله و پیوند خلافت و پادشاهی

وقتی عضدالدوله پیروزمندانه وارد بغداد شد، مورد استقبال خلیفه عباسی قرار گرفت (۳۶۷هـ). او طی مراسمی وارد دربار خلیفه شد. عضدالدوله سعی کرد تا با تلفیق آداب دوره ساسانی و اسلامی نزد خلیفه بار یابد، ضمن آن که تواضع او به خلیفه، برای اطرافیانش ایجاد سؤال نماید، ولی وقتی عضدالدوله مجبور به بوسیدن زمین در مقابل خلیفه شد، زیار بن شهر آکویه، یکی از همراهانش، با تعجب گفت: «این خداست؟ عضدالدوله شنید و به عبدالعزیز بن یوسف گفت: به او بفهمان که خلیفه خداست در زمین».<sup>۱۸</sup>

خلیفه اختیارات حکومتی خود را به عضدالدوله تفویض کرد. عضدالدوله حتی اختیار خلیفه در انتخاب قاضی القضاة بغداد را به خود منتقل کرد.<sup>۱۹</sup> برای خلیفه فقط اداره امور خصوصی خودش باقی ماند. خلیفه دو پرچم که نشانه فرمان‌روایی شرق و غرب قلمرو حکومتی خلیفه بود به او عطا کرد. «علاوه بر درفش سفیدی که مرسوم بود و به امیران لشکر می دادند، درفش زربفت ویژه ولیعهدان نیز داده شد».<sup>۲۰</sup> از امتیازات دیگری که عضدالدوله کسب کرد، ذکر نام و دعا برای او در خطبه بعد از نام خلیفه بود که در خاندان بویه سابقه نداشت.<sup>۲۱</sup> لقب تاج المله نیز به القاب عضدالدوله افزوده شد و او اولین فرد از آل بویه بود که از خلیفه دو لقب دریافت کرد.<sup>۲۲</sup> الطایع بالله دستور داد هنگام نماز پنج‌گانه، بر در خانه‌اش نقاره بکوبند. ابن‌اثیر گفته است: «قبل از آن چنان رسمی جاری نبود».<sup>۲۳</sup>

پیروزی عضدالدوله بر عزالدوله به سود اهل تسنن و خلیفه عباسی بود. عضدالدوله سیاست مصالحه در پیش گرفت. او سعی داشت بر قدرت مغنوی خلفا نیز دست یابد و آن را به خاندان بویه منتقل نماید. از این‌رو، دخترش را در سال ۳۶۹هـ به ازدواج طایع بالله، خلیفه عباسی، در آورد تا فرزند مشترک آن دو نقش خلیفه - پادشاه را برعهده گیرد و مقبول تمامی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی گردد.

ابن مسکویه، هدف عضدالدوله از وصلت دخترش با خلیفه را این‌گونه بیان می‌کند: «دارای پسری شود که ولیعهد باشد و خلافت به آل بویه برسد، پادشاهی و خلافت در



دولت دیلمی یکی شود»<sup>۲۴</sup>، اما خلیفه عباسی که به تمام خواسته‌های مدبرانه و سیاست-مدارانه عضدالدوله به دیده تشریفات درباری می‌نگریست و شاید به علت آگاهی از هدف اصلی عضدالدوله، وصلت با دختر او را نوعی تشریفات و التفات بیش از حد به خاندان بویه تلقی کرد و دختر او را هیچ‌گاه زن رسمی خود ندانست و مسلماً<sup>۲۵</sup> فرزندی نیز از او متولد نشد.

### تلاش خلفای عباسی در بازیابی اقتدار معنوی و دنیوی

عدم همکاری الطایع بالله با خواسته عضدالدوله، سرآغازی در بازیابی اقتدار گذشته خلیفه عباسی بود. الطایع بالله سرانجام در زمان بهاءالدوله دیلمی خلع و اموالش مصادره شد (۳۸۱هـ). عتبی، علت آن را استقلال خواهی و زیاده طلبی خلیفه ذکر می‌کند و می‌نویسد: «به حکم آنکه امیرالمؤمنین الطایع بالله در مهمات مملکت از مشاورت او (بهاء الدوله) عدول می‌جست و برخلاف رضا و موافقت او کارها می‌راند و از آن سبب خللها روی می‌نمود»<sup>۲۵</sup>.

بهاء الدوله با خلع الطایع بالله، درباره خلیفه جدید به شور نشست. احمدبن اسحاق برای تصدی این سمت مناسب تشخیص داده شد. او که بعد از رسیدن به خلافت، القادربالله لقب گرفت، در اختلاف با خواهرش بر سر میراث پدر، به علت سعایت او نزد الطایع بالله، متهم به خیانت درباره خلیفه شد و به همین علت به بطیحه گریخت و در آنجا به سر برد. افراد بهاءالدوله به بطیحه رفتند و او را به بغداد آوردند. گفته می‌شود چون احمدبن اسحاق را با خبر کردند، ادعا کرد که شب گذشته خواب دیده که حضرت علی(ع) او را کمک کرده و به او گفته است: «من علی بن ابوطالبم، خلافت به تو می‌رسد و عمر دراز خواهی یافت. باید که به شیعه من رحمت کنی»<sup>۲۶</sup>. توسل خلفا به رویاهایی از این نوع، از ضعف آنها و نیازشان به حمایت شیعیان حکایت دارد.

از زمان خلع الطایع بالله تا ورود القادربالله به بغداد، که ۲۳ روز به طول انجامید، به نام هیچ خلیفه‌ای خطبه خوانده نشد.<sup>۲۷</sup> دیلمیان زمانی حاضر به بیعت با خلیفه جدید شدند که

مال البیعة در یافت کردند «چون مال البیعه بستند، به خلافت قادر رضا دادند».<sup>۲۸</sup> این وضع حاکی از ضعف موقعیت خلیفه عباسی و عدم پای بندی دیلمیان به مقام خلافت بود. القادریالله برای دست یابی به مقام تشریفاتی خلافت، سوگند یاد کرد تا به بهاءالدوله وفادار باشد.<sup>۲۹</sup> او در سال ۲۸۳هـ برای استحکام خلافتش با دختر بهاءالدوله ازدواج کرد.

القادریالله مردی با هوش و تدبیر بود. برای همین، او را ابن دمنه می خواندند. او از غیبت طولانی بهاءالدوله از بغداد که برای دست یابی به حکومت فارس صورت گرفته بود، سود جست و به تدریج اقداماتی برای احیاء و تثبیت مقام معنوی خلافت انجام داد. القادریالله، ابتدا پسرش، ابوالفضل محمد، را با لقب غالب بالله به ولی عهدی انتخاب کرد و حجاج خراسان و بزرگان عراق را بر این انتخاب گواه گرفت. این رسم مدت ها بود که به سبب ضعف خلفا رعایت نمی شد و امرای بویه، جانشین خلیفه را تعیین می کردند.

بهاءالدوله که سعی داشت امور بغداد را در کنترل داشته باشد، در سال ۳۹۴هـ احمد موسوی<sup>۳۰</sup> را بار دیگر به مقام نقابت علویان، قاضی القضاتی و امیر حجاج منصوب کرد و دیوان مظالم را نیز بر عهده او گذاشت. فرمان بهاءالدوله از شیراز به بغداد رسید. خلیفه، به جز مقام قاضی القضاتی، بقیه مناصب را تأیید کرد.<sup>۳۱</sup> این مخالفت نشانه احیاء قدرت معنوی خلیفه عباسی و شروع ضعف امیران آل بویه بوده است.

القادریالله، علاوه بر اقدام برای احیای اقتدار خلیفه، در صدد تضعیف و حذف شیعیان نیز برآمد. او از برگزاری مجالس مناظره معتزله و شیعه ممانعت و مخالفان را سرکوب می کرد. القادریالله برای حذف رقیب مذهبی اش، در سال ۴۰۲هـ تکفیر نامه ای علیه فاطمیان مصر صادر کرد و علمای سنی و شیعه آن را امضاء کردند.<sup>۳۲</sup> ابن اثیر می نویسد: انکار فقهای شیعه در خصوص عدم انتساب فاطمیان مصر به علویان «از روی ترس و تقیه و عدم آگاهی به علم انساب بود».<sup>۳۳</sup>

سیاست القادر بالله، سیاستی گام به گام برای بازگشت به قدرت معنوی و دنیوی خلفای عباسی بود. او که می خواست موقعیت سیاسی آل بویه شیعه مذهب را متزلزل نماید

تا بار دیگر قدرت دنیوی با قدرت معنوی خلیفه جمع گردد، ابتدا از فاطمیان شروع کرد تا هم رقیبش را از میان بردارد، هم با شیعیان امامی مسلط بر خلافت و بغداد، به طور مستقیم مخالفتی آغاز نکرده باشد و هم موقعیت خود و شیعیان را بسنجد و دشمنان و مخالفان احتمالی را نیز با اتهام الحاد، وابستگی به فاطمیان و داشتن داعیه خلافت،<sup>۳۴</sup> از سر راه بردارد.

تسلط آل بویه بر خلفای عباسی و تضعیف آنان، بار سنگینی بود که از چندین سال پیش بر اهل تسنن تحمیل شده بود و آنان به دنبال دستیابی به موقعیتی برای بازگشت به قدرت بودند. قدرت آل بویه همزمان با بغداد، در ایران نیز رو به ضعف گذاشت و نبود یک حکومت واحد، آنان را با نابودی روبه رو کرد. حکومت آنان، ابتدا در داخل ایران رو به ضعف گذاشت و سپس در بغداد از ریشه کنده شد. محمود غزنوی در سال ۴۲۰هـ بر ری - مرکز شاخه جبال آل بویه - مسلط گردید و به پیروزی خود بر آل بویه رنگ مذهبی بخشید و آن را جنگ با الحاد و پیروزی بر ملحدان قلمداد کرد. او در نامه‌ای که به خلیفه، القادربالله، نوشت، مجدالدوله و اطرافیانش را باطنی خواند،<sup>۳۵</sup> در حالی که خلیفه از اعتقادات شیعی آل بویه که ارتباط نزدیکی با او داشتند و مدت‌ها بر دستگاه خلافت مسلط بودند، اطلاع کامل داشته است. به گفته بیهقی، خلیفه خود مشوق محمود غزنوی در حمله به ری بوده است.<sup>۳۶</sup> به هر حال اقدام محمود غزنوی، خلیفه عباسی و عباسیان را خشنود ساخت و جرأت و جسارت آنان را افزایش داد.

پس از مرگ القادر بالله، پسرش ابو جعفر عبدالله، ملقب به القائم بامرالله، جانشین او شد. خلافت القائم، پس از بیعت جلال الدوله دیلمی با او، رسمیت یافت. القائم بامرالله نیز سیاست پدر را در بازیابی قدرت خلیفه و تضعیف آل بویه دنبال کرد و در اندام لرزان خلافت عباسی استحکامی پدید آورد، به طوری که درخواست لقب «ملک الملوک» از جانب جلال الدوله دیلمی به استفتاء از فقها موکول گردید. خلیفه برای تحکیم بخشیدن به قدرت خلافت و گریز از ضعف احتمالی، سنجیده تر از گذشته عمل کرد. او در جریان اختلاف میان جلال الدوله و اباکالیجار دیلمی، جانب هر دو را رعایت می نمود تا در

صورت غلبه هر یک از آنان بر دیگری، موقعیت تثبیت شده‌ای داشته باشد. در این زمان به نظر می‌رسد، خلیفه به تدبیر سیاسی دیگری نیز متوسل شده باشد و آن برقراری ارتباط با طغرل سلجوقی بود. از نوشته ابن اثیر چنین بر می‌آید که خلیفه می‌خواست اختلاف میان دو امیر دیلمی را به اطلاع طغرل برساند و او را به بغداد دعوت نماید.<sup>۳۷</sup>

از شروع حکومت ملک رحیم، آخرین امیر آل بویه در بغداد، ضعف سیاسی آل بویه آشکارتر شد. درخواست لقب از جانب او، ابتدا مورد پذیرش خلیفه واقع نگردید. به گفته ابن خلدون، خلیفه گفته بود: «لقب ملک رحیم مانع شرعی دارد»،<sup>۳۸</sup> ولی با رفت و آمد رسولان موافقت صورت گرفت و خلیفه، القائم بامرالله، دستور داد به نام ملک رحیم خطبه بخوانند. بازیابی قدرت خلیفه، موضع اهل تسنن را در بغداد تقویت کرد. امیر بویی ضعیف‌تر از آن بود که واکنشی نشان دهد. فقط مقاومتی از جانب سرداران شیعه و نورالدوله دبیس بن مزید، حاکم شیعی مذهب حله، صورت گرفت. نورالدوله دبیس نام خلیفه را از خطبه انداخت<sup>۳۹</sup> و سپاهیان ترک به فرماندهی بساسیری<sup>۴۰</sup> که گرایش‌های شیعی داشت، در حمایت از ملک رحیم و تسلط بیشتر بر خلیفه، به دارالخلافه ریختند (۴۴۷هـ). به طوری که خلیفه می‌خواست بغداد را ترک کند، ولی حاکم موصل، ابن بدران - که به اطاعت طغرل سلجوقی در آمده بود - سعی کرد میان طغرل و خلیفه ارتباطی برقرار سازد. وزیر خلیفه، رئیس‌الرؤسا<sup>۴۱</sup> نیز در این کار با او هم‌دست شده بود. بساسیری از موضوع با خبر گردید و دستور داد تا مقرری خلیفه و رئیس‌الرؤسا و اطرافیان آنان قطع شود. او گفته بود: «رئیس‌الرؤسا سرزمین را به خرابی کشانده و طمع در غزها انداخته و با آنها مکاتبه کرده است».<sup>۴۲</sup> خلیفه و رئیس‌الرؤسا از بساسیری کینه به دل گرفتند و او را متهم به ارتباط با قرامطه نمودند. خلیفه از ملک رحیم خواست تا بساسیری را تبعید نماید. او تا حدودی به حقوق معنوی و دنیوی خود دست یافته بود، در امور سیاسی دخالت می‌کرد و در تضعیف ملک رحیم اعمال نفوذ می‌نمود. تبعید بساسیری و نبود قدرتی برای حمایت از ملک رحیم، راه را بر طغرل سلجوقی گشود تا به دعوت خلیفه، برای کوتاه کردن دست آل بویه از حکومت بغداد، اقدام نماید.

## نتیجه

تضعیف خلافت و خلفای عباسی یکی از پی‌آمدهای مهم قدرت‌یابی حکومت ایرانی - شیعی آل بویه بود. تسلط آنان بر خلفای عباسی، قدرت دنیوی و معنوی خلفا را رسماً محدود کرد. تنها امتیاز خلفا این بود که به نامشان خطبه خوانده می‌شد؛ امتیازی که آل بویه به آنان داده بودند. خلیفه عباسی، بقای خود را مدیون اغماض آل بویه از دستیابی به خلافت و انتقال آن به خاندان آل علی (ع) بود. اختیارات حکومتی خلیفه به آل بویه تفویض شد و حق انتخاب صاحب منصبان دیوانی، قضایی و نظامی از آنان سلب گردید. بوییان، چند بار به دلایل مختلف، خلیفه عباسی را خلع کردند و فردی مطیع را بر مسند خلافت نشانند.

آل بویه، ترازوی قدرت حکومت و جامعه اسلامی را به طرف تشیع سنگین‌تر کرده بودند. آنان در صدد تلفیق آداب ایرانی و دیانت اسلامی (از نوع شیعی) بودند. تلاش عضدالدوله در دست یافتن به خلافت عباسی از طریق وصلت دخترش با خلیفه عباسی، حرکتی در همین راستا محسوب می‌شد؛ او می‌خواست منصب جدید خلیفه - پادشاه را با داشتن اختیارات کامل معنوی و دنیوی جامعه اسلامی ایجاد کند که موفق نشد.

دوران آل بویه، دوره گسستگی از تسلط خلافت عباسی بود و تجربه‌ای مهم برای مردم ایران در رسیدن به استقلال سیاسی و کنده شدن از سیطره خلافت عباسی به همراه داشت. هر چند حکومت آل بویه، به دست سلجوقیان ترک - که برای مشروعیت یافتن حکومتشان، بر پایه‌های سست کاخ خلافت عباسی دست آویختند - برافتاد و کوشش ایرانیان شیعی مذهب برای مدتی دیگر متوقف یا کند شد، ولی قدرت خلافت عباسی هیچ‌گاه، به جایگاه نخستین خود بازنگشت.

## پی‌نوشت‌ها

1. مجهول المؤلف، *مجمعل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رضانی (تهران، چاپخانه، خاور، ۱۳۱۸) ص ۳۷۹.
2. ابوریحان بیرونی، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۲۰۳.
3. ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون: العبر و دیوان المبتداء و الخبر ...*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۲، ص ۷۰۸.
4. جوئل. ت. کرم، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵) ص ۷۲.
5. ابن مسکویه رازی، *تجارب الامم*، حقه و قدم له ابوالقاسم امامی، (طهران، دارسروش للطباعة و النشر، ۱۳۷۹ش / ۲۰۰۰م) ج ۶، ص ۱۱۸.
6. محمد بن عبدالملک همدانی، *تکمله تاریخ الطبری*، به اهتمام یوسف کنعان، (بیروت، مکتبه الکاتولیکیه، ۱۹۵۸م) ج ۱، ص ۱۴۹.
7. ابن خلدون، پیشین، ص ۶۵۳.
8. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰) ج ۲، ص ۷۳۹.
9. ابن مسکویه، پیشین، ص ۱۱۶.
10. حمدالله مستوفی قزوینی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ص ۳۴۶.
11. ابن جوزی، *المنتظم: فی تواریخ الملوک و الامم*، حقه و قدم له سهیل زکار، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م) ج ۸، ص ۲۴۷.

12. جلال الدین السیوطی، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، ص ۳۹۸.
13. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ص ۳۸۶.
14. ابن جوزی، *پیشین*، ص ۲۴۷.
15. ابن مسکویه، *پیشین*، ص ۳۴۹-۳۵۰.
16. از روز جمعه ۲۰ جمادی الاول تا ۸ رجب ۳۶۴ هـ.
17. شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، وقایع سال ۳۶۴، ص ۲۵۸.
18. ابوالحسن هلال بن محسن صابی، *رسوم دارالخلافه*، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه رضا شفیعی کدکنی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۴) ص ۵۹.
19. عضدالدوله، قاضی القضاة بغداد را عزل و اباسعد بشر بن حسین را که در فارس اقامت داشت به منصب قاضی القضاة بغداد منصوب کرد. جایگاه اصلی اباسعد شیراز بود و او چهار قاضی را به نیابت از خود برای قضاوت در بغداد منصوب کرد.
20. صابی، *پیشین*، ص ۷۲.
21. ابن مسکویه، *پیشین*، ص ۴۶۷.
22. صابی، *پیشین*، ص ۷۲.
23. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م) ج ۸، ص ۶۸۹.
24. ابن مسکویه، *پیشین*، ص ۴۶۴.
25. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه *تاریخ عتبی*، به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام، به اهتمام جعفر شعار، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵) ص ۲۹۸.
26. میر خواند، *تاریخ روضه الصفا*، (تهران، خیام، ۱۳۳۹) ج ۳، ص ۵۲۲.
27. ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، *زین الاخبار*، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۷) ص ۹۰.
28. مستوفی قزوینی، *پیشین*، ص ۳۴۹.

29. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۹۱.
30. ابواحمد موسوی، پدر شریف رضی و شریف مرتضی است.
31. ابن اثیر، پیشین، ص ۱۸۲.
32. شریف رضی از امضای تکفیر نامه برضد خلفای مصر امتناع کرد و برای همین، متهم به طرفداری از آنان گردید.
33. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۷.
34. خلیفه، شریف رضی را متهم کرده بود که می‌خواهد بر مسند خلافت تکیه زند (محمد تنکابنی، *قصص العلماء*، تهران، علمیه اسلامی، بی تا) ص ۴۱۳).
35. مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۴۰۴.
36. بیهقی، *تاریخ بیهقی*، تصحیح و حواشی و تعلیقات دکتر غنی و دکتر فیاض، (تهران، خواجه، ۱۳۶۲) ص ۷۹.
37. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۲۲.
38. ابن خلدون، پیشین، ص ۷۰۳.
39. همان.
40. بساسیری، ترک و غلام مردی از اهالی فسای فارس بود. او بعدها به خدمت بهاءالدوله در آمد و در نزد قائم، خلیفه عباسی، چنان عزیز بود که نامش بر منابر خوانده می‌شد، ر.ک: مستوفی قزوینی، پیشین، ص ۳۵۲ و هندو شاه نخجوانی نیز از محبوبیت او نزد مردم بغداد یاد می‌کند که موجب نگرانی خلیفه شده بود، ر.ک: هندوشاه نخجوانی، *تجارب السلف*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴) ص ۲۵۳.
41. رئیس الرؤسا، علی بن حسین بن مسلمه، وزیر خلیفه، با دخالت در اختلافات مذهبی بغداد به طرفداری از اهل تسنن بر شیعیان سخت می‌گرفت. اماکن مقدس آنان مورد هجوم و غارت قرار گرفته بود. اقدامات رئیس الرؤسا چنان بر شیعیان گران آمد که نورالدین دبیس بن مزید، حاکم شیعی مذهب واسط، در جواب به عملکرد اهل تسنن که با حمایت وزیر خلیفه صورت گرفته بود، نام قائم را از خطبه انداخت، ر.ک: ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۷۸.



42. همان، ص ۶۰۲.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم محمد...، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸ و ۹، (بیروت، دارصادر، ۱۳۹۹هـ / ۱۹۷۹م).
- ابن جوزی، جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمان بن علی، *المنتظم: فی تواریخ الملوک و الامم*، حقه و قدم له سهیل زکار، ج ۸ (بیروت - لبنان، دارالفکر، ۱۴۱۵هـ.ق / ۱۹۹۵م).
- ابن خلدون، عبدالرحمان، *تاریخ ابن خلدون: العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ابن مسکویه الرازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، الجزء السادس؛ حقه و قدم له ابوالقاسم امامی، (تهران، دار سروش للطباعة و النشر، ۱۳۷۹ش / ۲۰۰۰م).
- بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳).
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، تصحیح و حواشی و تعلیقات دکتر غنی و دکتر فیاض، (تهران، خواجه، ۱۳۶۲).
- تنکابنی، محمد، *قصص العلماء*، (تهران، علمیه اسلامیة، [بی تا]).
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، *ترجمه تاریخ یمینی*، به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام، به اهتمام جعفر شعار، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵).
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۹هـ.ق / ۱۹۹۸م).
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، (قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۱هـ.ق / ۱۳۷۰ش).

- صابی، ابوالحسن هلال بن محسن، *رسوم دارالخلافة*، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه رضا شفیعی کدکنی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۴).
- کرمر، جونل.ت، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵).
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود، *زین الاخبار*، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷).
- مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعراى بهار، به همت محمد رمضانى، (تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸).
- مستوفی قزوینی، حمدالله ابی بکر بن احمد بن نصر، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
- \_\_\_\_\_، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰).
- میر خواند، محمد بن برهان الدین خواندشاه، *تاریخ روضه الصفا*، ج ۳، (تهران، خیام، ۱۳۳۹).
- همدانی، محمد بن عبدالملک؛ *تکمله تاریخ الطبری*؛ جزء اول، به اهتمام البرت یوسف کنعان، (بیروت، مطبعة الكاتولیکية، ۱۹۵۸ م).
- هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، *تجارب السلف*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴).